بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمدجواد شبیری 13 آذر 1397.

خب بحث سر این بود که آیا از ملاقی یکی از دو طرف علم اجمالی باید اجتناب کرد یا خیر. این بحث ها صورت مسئله

مرحوم اقای صدر فرموده بودند که ما در دو مقام بحث می کنیم یکی اینکه آیا علم اجمالی به نجاست ملاقا یا طرف ملاقا باعث می شود که از ملاقی هم اجتناب کنیم و اصل مأمن جاری نشود. این یک بحث. یک بحث این است که نه علم اجمالی ای که مربوط به خود ملاقی است. علم اجمالی ای که یا ملاقی ای طرف ملاقا نجس است این علم اجمالی تنجیز می کند یا خیر. در مرحله اول مرحوم آقای صدر می فرمودند که باید تفصیل قائل شد بین حکم وضعی و حکم تکلیفی. در مورد حکم وضعی ایشان بیان می کنند که حکم وضعی علم اجمالی همان علم اجمالی اول نسبت به ملاقی هم تنجیز می آورد و مانع اجرای اصول در ملاقی می شود. آقای حائری این مطلب را قبول ندارند. خب حالا این که بیان مرحوم آقای صدر چیست و بیان آقای حائری چیست این را ما وارد بحثش نمی شویم در کلاس راهنما در موردش صحبت می کنیم به نحو اجمال عرض کنم که ما مدعای آقای حائری را قبول داریم ولی با بیان یک مقداری متفاوت از بیانی که ایشان قائل هستند. و این بحث یک مقدار زیادی وابسته به تحلیل نحوه انحلال در واجبات و محرّمات و این بحث ها هست. که خب یک بحث طویل الذیلی است. اما حالا آن چیزی که ما دنبال

سؤال:

پاسخ: بحث هایش را بحث کرده ایم ولی ریزه کاری هایی دارد که آن ریزه کاری ها کلیاتش را بحث کرده ام ولی ریزه کاری های دیگری هم باید به آن برای این بحث اضافه شود چون این انحلال در محرمات است و با انحلال در واجبات فرق دارد. یک سری بحث های خاص در مورد نحوه انحلال در محرمات است. حالا در کلاس راهنما یک مقداری اشاره به این بحثش می کنم. ولی حالا من بحثی که امروز می خواهم دنبال کنم یک بحث دیگری است. آن این است که مرحوم اقای صدر خب تفصیل بین حکم وضعی داده اند و حکم تکلیفی اقایان به طور کلی می گویند علم اجمالی اول نسبت به ملاقی تنجیز نمی کند ولی ایشان می گوید که نه در احکام وضعیه علم اجمالی که در ملاقا و طرف ملاقا هست آن علم اجمالی هم تنجیز می کند نسبت به ملاقی. خب اشکال این هست که این بیان شما با دقت عقلی درست شده است. و این دقت عقلی فایده ندارد در این بحث. اینجا تا وقتی که عرف درک نکند این دقت عقلی به درد نمی خورد. خب اقای حائری در مقام پاسخ به این اشکال بر آمده اند. من اکثر مطالب آقای حائری را نقل می کنم بعضی از شقوقش که ایشان مطرح کرده اند را حذف می کنم ایشان می فرمایند که اینکه شما می فرمایید که چون حقیقت حکم وضعی و اینکه در حکم وضعی علم اجمالی وجود دارد این را عرف درک نمی کند بنابرانی برائت عقلیه مانعی ندارد که برائت عقلیه در ملاقی جاری شود. چون عرف این علم اجمالی را درک نمی کند نه ولو عرف علم اجمالی را درک نکند برائت عقلیه اینکه محدوده برائت عقلیه کجا هست و کجا نیست این وابسته به این نیست که عرف درک کند یا نکند. یک امر عقلی است این امر عقلی را مانعی ندارد که ما به دقت عقلیه به آن برسیم ولو عرف نرسد. اما اگر مقصود شما نسبت به اصول شرعیه می خواهید مطرح کنید تقریب شما این است که آقا اصول شرعیه که اصل در دو طرف یعنی تقریب این باشد که اصلا عرف علم اجمالی برایش حاصل نمی شود چون نسبت به ملاقی قبل از ملاقات می گوید طرف علم اجمالی نیست. بنابراین علم اجمالی به اینکه یا ملاقی نجس است یعنی در واقع قبل از اینکه ملاقات

مرحوم آقای صدر کلا بیانش این است که در احکام وضعیه لازم نیست آن موضوع احراز شود تا احکام وضعیه فعلی باشد. قبل از فعلیت موضوع هم آن حکم وجود دارد. بنابراین علم اجمالی متوقف بر تحقق موضوع نیست. فرض کنید اینکه یک شیئی نجس است نجاستش قبل از اینکه آن نجس تحقق خارجی هم پیدا کند نجاستش فعلی است. فعلیت نجاست متوقف بر تحقق نجاست در خارج نیست. به خلاف احکام تکلیفیه. اکرم العالم اگر عالم نباشد اکرام عالم فعلی نیست ولی الدم نجسٌ ولو دم هم نباشد الدم نجسٌ صادق است. این حرف آقای صدر این است.

سؤال:

پاسخ: بله شک بدوی هم همین جور است فرق ندارد. حکم وضعی اگر باشد در واقع فعلی است. حالا نمی خواهم بحث را یعنی اشکال را نمی خواهم باز کنم

بحث این است که در واقع اینجا فرض این است که عرف نمی فهمد که قبل از تحقق ملاقات نجاست فعلی است. چون نمی داند آن علم اجمالی نسبت به ملاقا و طرف ملاقا را نسبت به ملاقی مؤثر نمی بیند. عرف تأثیرگذار نسبت به آن نمی بیند. فقط نسبت به خود ملاقا موثر می بیند. بنابراین عرف نسبت به ملاقی اصل را جاری می کند. اصل مؤمّن را.

سؤال:

پاسخ: بعد از ملاقات فایده ندارد چون در واقع باز ما احراز نکردیم که ملاقات با نجس صورت گرفته است. علم اجمالی نسبت به نجس است می گوید هر چیزی که نجس باشد باید از آن اجتناب کنید. اما حالا آن چیزی که ملاقی نجس است این موضوع خودش احراز نشده است. بعد از ملاقات هم این موضوع احراز نمی شود که این ملاقی نجس است که

سؤال:

پاسخ: علم اجمالی دوم را در جای خودش بحث می کنیم. فعلا به علم اجمالی دوم کار نداریم. بحث سر این است که علم اجمالی اول تنجیز می کند یا خیر. علم اجمالی دوم که بحثش را بعدا می آییم آن را می گوییم منجّز است. آقای صدر می گوید فعلا علم اجمالی اول را ما می خواهیم بگوییم علم اجمالی به اینکه ملاقا یا طرف ملاقا نجس است، عرف این علم اجمالی را نسبت به ملاقی مرثر نمی بیند. ایا مؤثر ندیدن عرف این علم اجمالی را نسبت به ملاقی آیا این باعث می شود که اصاله الطهاره نسبت به ملاقی بلامعارض باشد یا من که می دان که نه اینجا یک علم اجمالی مؤثر وجود دارد من دیگر نباید اصل را در ملاقی جاری کنم ولو عرف متعارف اصل را در ملاقی جاری می کند من حق ندارم اصل را جاری کنم. عرف حالا بکند یا نکند. این اشکال است. آقای صدر می فرمایند که یک موقعی ما اشکال جریان اصل در کلی الطرفین را اشکال عقلی می دانیم می گوییم اصلا علم اجمالی عقلا مانع اجرای اصل در کلی الطرفین می شود کما اینکه مرحوم آقا ضیا این طوری قائل است. خب باز هم یک مسئله عقلی است. بنابراین دیگر به عرف نباید مراجعه کرد. بنابراین شبهه روی مبنای خود اقای صدر اینجا مجال دارد که ایشان می فرمودند که محذور اجرای اصل در کلی الطرفین محذور ثبوتی نیتس. محذور اثباتی است. آن هم ارتکاز مناقضه است. چون ارتکاز مناقضه بین اجرای اصل در جمیع اطراف و آن غرض الزامی ای که این وسط با اجرای اصل در جمیع اطراف فوت می شود وجود دارد. بنابراین آن غرض الزامی ما فی البین مانع اجرای اصل در کلی الطرفین می شود. ولو عرف متعارف این مانع را درک نکند. من شخصا درک کنم باید ببینیم آیا این مانعیت وجود دارد یا خیر. آقای حائری می فرمایند که اگر مقصود شما از اشکال این تقریب باشد پاسخ مطلب این است که آن چیزی که اینجا عرفی هست کبری ارتکاز مناقضه است. اما تطبیق صغری آن به دست خود مکلّف است. توضیح اینکه در واقع عرف می گوید که اجرای اصل در دو طرف با مصلحت الزامیه ما فی البین با ملاک الزامی ما فی البین منافات دارد. از یک طرف الزامی در این بین باشد از یک طرف شارع بخواهد در دو طرف اصل جاری کند. عرف این را مناقض می بیند. وقتی مناقض دید همین مانع اجرای اصل در کلی الطرفین هم هست. بنابراین لازم نیست صغری اش عرفی باشد. هم کبری اش عرفی است هم این کفایت می کند. به تعبیر دیگر یک قضیه شرطیه عرف درک می کند. آن این است که اگر اصل در دو طرف جاری شود این اصل مناقض است با الزام فی البین. اجرای اصل اگر جایی یک الزامی وجود داشته باشد بخواهد اصل در دو طرف جاری شود مقتضی هم داشته اشد ابتدائا دلیل ولی این محذور مناقضه وجود دارد پس اصل در هر دو طرف جاری نمی شود. عرف این کبری کلی را درک می کند این قضیه شرطیه را درک می کند. شرطش را عرف درک نمی کند. ما این شرط را یک شخص باهوش و ذکی با ذکاوت خودش این شک را محقق می بنید. بنابراین مانعی ندارد که اینجا ما به دقت عقلیه ای که این شخص ذکی دارد اعتماد کنیم. این چکیده فرمایش آقای صدر. خب یک قدری دقت کنید من بحث را آقای حائری یک نکته ای اشاره می کند ایشان می گویند که این جور نیست که ترخیص در این طرف و این طرف ترخیص به وجود واقعی در کلی الطرفین با آن الزام واقعی منافات دارد. ترخیص بوجود الواقعی اش عرف مناقض می بیند نه آن وجودی که عرف از ترخیص درک می کند. ترخیص بما انّه مدرکٌ عند العرف مناقضه ندارد با آن الزام. همان وجود واقعی ترخیص یعنی هم اگر اینکه واقعا هم ترخیص در این طرف جاری شود هم در طرف دیگر جاری شود عرف می گوید که این ترخیص به وجود واقعی اش با آن الزام مخالف است ولو عرف الآن ترخیص در کلی الطرفین را نبیند.

سؤال:

پاسخ: اگر جای من ندانستند هم این مناقضه وجود دارد.

خب این بیان آقای حائری است. خب در مورد این بیان اجازه بدهید من از این کلام اخیر ایشان شروع کنم بحث اصل شرعی ببینیم تا چقدر این بیان درست است یا نادرست بعد نسبت به برائت عقلی هم بحث را ادامه می دهیم. ایشان اصلا محذور نسبت به این قسمت اخیری که ما محذور را محذور اثباتی بدانیم آقای صدر می گویند که عرف ارتکاز مناقضه را می فهمد ارتکاز مناقضه را می فهمد یعنی چه؟ یعنی اینکه عرف متعارف نوعا مصالح الزامیه را از مصلحت ترخیصیه ای که در کلی الطرفین می خواهد اجرا شود قوی تر می بیند بنابراین چون نوعا قوی تر می بیند در یک موردی که شارع بخواهد اصل در کلی الطرفین اجرا کند در واقع اصل را انصراف می بیند منصرف می بیند می گوید در جایی که ترخیص در کلی الطرفین بخواهید اجرا کنید این ترخیص معارض هست غالبا با آن مصلحت الزامیه واقعیه و چون معمولا معارض هست بنابراین دلیلی که گفته است رفع ما لا یعلمون این دلیل انصراف از این مورد دارد. ببینید معنای این حرف این نیست که عرف مناقضه واقعی اینجا می بیند. معنای بحث این است که اگر شارع مقدس مصلحت های الزامی اش و نحوه مصالح الزامی اش و رابطه مصالح الزامی اش و مصالح ترخیصی اش متفاوت با درک عرف باشد شارع مقدس باید تصریح کند. به اطلاق نمی تواند اکتفا کند. چون اطلاق در مواردی هست که مصلحت الزامی ولو در نوع موارد بنظر عرف با آن مصلحت ترخیصیه تنافی نداشته باشد. در واقع آن چیزی که منشأ می شود که اصل در موارد علم اجمالی جاری نشود انصراف است. انصراف هم نه اینکه عرف درک می کند یک مناقضه واقعی را. ببینید یک موقعی شما می گویید که عرف تخیل می کند که اینجا مناقضه وجود دارد. چون عرف تخیل می کند که اینجا مناقضه واقعی وجود دارد همین تخیل مناقضه واقعی منشأ می شود که شارع این تخیل باطل عرف را برایش باید حساب باز کند. نه این جور نیست. در واقع ما می گوییم چون نوعا مصالح واقعیه الزامیه اهمیتش از مصلحت ترخیصیه ای که در دو طرف می خواهد اجرا شود قوی تر هست همین غلبه اهم بودن مصلحت واقعی نسبت به کلی الطرفین منشأ تعارض می شود. خب اگر جایی عرف این غلبه را درک نکند. مجرّد غلبه واقعی منشأ انصراف نمی شود که. چون فرض این است که واقعا ممکن است مصلحت الزامیه ای وجود داشته باشد که مغلوب مصلحت ترخیصی در کلی الطرفین باشد. این یک احتمالش را ما می دهیم. مشکل مشکل ثبوتی نیست. عرف هم مشکل ثبوتی نمی بیند. نه اینکه عرف مشکل ثبوتی می بیند. تصویری که اقای حائری تصویر کرده است کأنّه عرف اینجا یک مصلحت ثبوتی اشتباها عرف اینجا اشتباه می کند که نمی بیند. در واقع که اینجا در واقع عرف معارضه می بیند واقعا معارضه وجود ندارد بین آن مصلحت الزامیه و ترخیص در کلی الطرفین. عرف خیال می کند که معارضه هست. و همین خیال معارضه ای که عرف می بیند منشأ می شود که اصل را در کلی الطرفین جاری نکند. نه این طور نیست. بحث سر این است که عرف متعارف چون در نوع موارد مصلحت الزامیه واقعیه از مصلحت ترخیص در هر دو طرف در موارد علم اجمالی قوی تر هست اصول مؤمّنه شرعیه را منصرف می بیند. اثباتا. پس این در جایی این مطلب انصراف وجود دارد که عرف به آن مصلحت الزامیه ما فی البین واقف باشد. و به اینکه اینجا ما می خواهیم اصل را در کلی الطرفین اجرا کنیم واقف باشد. اگر تصور عرف این است که اصل را در کلی الطرفین نمی خواهیم جاری کنیم اصل را فقط در یک طرف می خواهد جاری کند. اینجا معارضه نمی بیند ارتکازی وجود ندارد ببینید اصلا ارتکاز حقیقتا وجود ندارد و مانعی که مانع اجرا هست انصراف است انصراف نه اینکه شک داریم انصراف هست یا نیست قطعا انصراف نیست وقتی عرف درک نمی کند که اینجا اصل در کلی الطرفین جاری می شود اصل را نسبت به ملاقی با اصلی که در طرف ملاقا می خواهد جاری شود این دو را معارض نمی بیند. معارض نمی بیند معنایش چیست؟ معنایش این است که اثباتا اصاله البرائه را نسبت به ملاقی بدون مزاحم می بیند. این که عرف بدون مزاحم می بیند معنایش این است که قطعا انصراف نداشته است.

سؤال:

پاسخ: اگر واقعا شارع مقدس اصل را بخواهد در ملاقی اجرا کند مشکلی ندارد. اصل را در ملاقی اگر بخواهد جاری کند عرف هیچ مشکلی در اینجا نمی بیند من ذکی هم مشکل نمی بینم. این را دقت فرمایید. من که باهوش هستم چه را می بینم؟ می بینم که اینجا ارتکاز مناقضه را نمی بینم من باید آن موضوعی که باعث می شود جلوی اجرای اصل در ملاقی را بگیرد آن را درک کنم آن موضوع چیست ارتکاز المناقضه است. ارتکاز مناقضه در هر موردی ارتکاز مناقضه باشد آن انصراف دارد. انصراف یک عنوان کلی ندارد. این طور نیست که بگوییم هر جایی که اصل در کلی الطرفین بخواهد جاری شود اینجا اصل در هیچ یک از دو طرف جاری نمی شود. نه به این عنوان انصراف نداریم ما می گوییم اگر در جایی عرف اصل را در کلی الطرفین جاری ببیند اقتضا دلیل را اجرای اصل در کلی الطرفین ببیند این اقتضا را می گوید به فعلیت نمی رسد. به شرطی که ظهور دلیل را در اجرای اصل در کلی الطرفین ببیند. یعنی اگر عرف ظهور دلیل را در اجرای اصل در هر دو طرف ببیند می گوید این ظهور مطابق واقع نیست. به شرطی که ظهور دلیل را عرف در اجرای اصل در دو طرف بداند. ظهور تابع درک من نیست. تابع درک عرف است. وقتی عرف اینجا مناقضه نمی بیند ظهور شکل نمی گیرد. بحث این است که آن چیزی که من کبری کلی ای که من دارم این است اگر ظهور دلیل اجرای اصل در هر دو طرف باشد این ظهور مطابق واقع نیست. این را من این کبری کلی است. اگر این کبری را صغری اش را احراز کردید تطبیق کنید ولی مجرد در جایی که عرف فرض این است که عرف اجرای اصل در کلی الطرفین را به آن واقف نیست دلیل نمی تواند ظهور داشته باشد. ظهور در جایی هست که عرف هم این را درک کند. ظهور وابسته یعنی هویت ظهور وابسته به درک عرف است. ذکی هم این کبری را درک نمی کند. بحث این است آقای حائری تصور کرده اند که ذکی مصداق داشتن این کبری را درک می کند. در حالی که این طور نیست. آن چیزی که آن کبری ای که ما اینجا داریم این است که اگر ظهور دلیل اجرای اصل در دو طرف علم اجمالی باشد این ظهور مطابق واقع نیست. این کبری است. آیا در ما نحن فیه که عرف فقط اصل را در یک طرف جاری می بیند ظهور دلیل اجرای اصل در دو طرف است؟ نه! بنابراین اصلا آن کبری ای که اینجا هست ربطی به آن تطبیقی که آقای حائری کرده اند ندارد.

سؤال:

پاسخ: اجرای اصل در ملاقی را عرف هم عرض اجرای اصل در ملاقا و طرف ملاقا نمی بیند ملاقا و طرف ملاقا را می گوید اینها با هم تساقط می کنند این ملاقی را نبست به آن علم اجمالی اول ملاقی را پایش را وسط نمی کشد. می گوید اصاله الطهاره نسبت به ملاقی محذوری ندارد. با آنها هم دوش نیستند. خب بنابراین ظهور دلیل را اجرای اصل در دو طرف علم اجمالی نمی بیند. یعنی علم اجمالی نسبت به نجاست ملاقا و طرف ملاقا را مؤثر نسبت به ملاقی نمی بیند. هم عرض نمی بیند. وقتی نسبت به ملاقی نبیند بنابراین عرف ظهور دلیل نسبت به ملاقی را معارض برایش نمی بیند. بحث سر این است که ما می گوییم اگر عرف ظهور دلیل نسبت به یک موردی را با ظهور دلیل نسبت به مورد دیگر معارض ببیند این ظهور حجت نیست.

سؤال

پاسخ: طبیعتا ظهور ندارد. چون در موضوع ظهور درک عرف خوابیده است. اینجا بحث ما بحث اثباتی است. آقای حائری که بحث را وارد شده اند اشکال را اشکال ثبوتی دیده اند. یعنی لحن تقریب که دارند چیز می کنند به جای می روند که انگار اشکال شد ثبوتی. اشکال اشکال اثباتی است. وقتی اشکال اشکال اثباتی است امر اثباتی ای که عرف متعارف آن را درک نمی کند چطوری امکان پذیر است؟

سؤال:

پاسخ: ذکی وقتی می فهمد که عرف این مطلب را درک نمی کند می فهمد که ظهور ندارد. خودش ملاک ظهور نیست خودش درک خودش ظهورساز نیست کافی نیست برای کشف ظهور. کشف واقع خوب است اگر امر دایر مدار واقع باشد خب خوب است. حالا نسبت به واقع هم می آییم در موردش صحبت می کنیم. این جایی که مشکل روی مبنای آقای صدر که مشکل را مشکل اثباتی می بیند این بیان ناتمام است. عمدتا بحث را بایید جایی که مشکل را مشکل عقلی تلقی می کنیم ببینیم آیا آنجا هم چه کار باید بکنیم. خب ما در جلسه قبل اشاره کردیم که جایی که عرف متعارف یک حکمی را در موردی تطبیق نمی کند اینکه شارع آن حکم را جعل کرده باشد حکمی که به دست عرف دادیم تطبیق بر موردش نمی کند. این لغو است. چون غرض از حکم این است که بوسیله این حکم به امتثال و اطاعت شارع برسد. ولی وقتی شارع گفته است اکرم العالم. در حالی که مرادش هم از عالم عالم های دینی است. عرف متعارف مراد از عالم را چیز دیگری می بیند. تطبیقا نه مراد یعنی فرض کنید این طوری در نظر بگیریم که شارع گفته است اکرم العالم. آن چیزی که شارع عالم می بیند این ده نفر است آن چیزی که ولی عرف متعارف این ده نفر را عالم نمی دانند. مصداق عالم نمی دانند. نه مفهوم عالم. مصداق عالم نمی دانند. شارع می خواهم اکرام مصادیق عالم در خارج تحقق پیدا کند. چیزی که غرض شارع است تحقق اکرام مصادیق عالم در خارج است. با اکرم العالم به این هدف نمی رسد دیگر. پس این کافی نیست برای رسیدن. باید یک کاری کند. اگر ما بفهمیم که اکتفا به این کرده است ما می فهمیم که غرضش این نبوده است که عالم های واقعی اکرام شوند. آن را بحث می کنیم در موردش آن نکاتی دارد که من آن را در موردش صحبت می کنم فرق بین اینها را صحبت می کنم. ما اینجا یک مشکل عقلی داریم که حکمی که عرف متعارف نتواند آن حکم را بر مصادیق خودش تطبیق بدهد شارع نباید آن حکم را جعل کند. اگر ما یک جایی فهمیدیم که عرف این حکم را بر مصادیقش تطبیق نمی کند ما می فهمیم که موضوعش چیز دیگری است. این بحث مثال های خیلی زیادی دارد. یکی از مثال ها بحث چشم مسلح و چشم غیرمسلح است. بحث سر این است که فرض کنید که اگر حکم واقعی رؤیت هلال رفته باشد به آن روزه گرفتن در زمانی که با چشم مسلح رؤیت تحقق پیدا می کند. عرف این چشم مسلح که در اختیارش نیست که بتواند موضوع را محقق کند. پس اینکه شارع اراده اش تعلّق گرفته است به روزه گرفتن در روزی که با چشم مسلّح دیده می شود ولی عرف آن را درک نمی کند لغو است. این کشف می کند که وقتی که شارع چیزی نیاورد که اراده شارع به روزه گرفتن نسبت به آن چیزی که با چشم مسلح دیده می شود تعلق نگرفته است با چشم عادی تعلق گرفته است. در واقع خود همین که عرف نمی تواند این موضوع را بر مصادیقش تطبیق دهد کاشف از این است که موضوع المرئی بالرؤیه العادیه است نه المرئی بالرؤیه الواقیه بایّ رؤیهٍ هست. خب این مشکلی که اینجا هست.

سؤال:

پاسخ: مفروض این است حالا یک موقعی است که با فرض اینکه عرف نمی بیند حالا اقای حائری در این جواب هایی که داده است همه اش علی فرض تسلیمه را هم مطرح می کند کأنّه اصل اینکه عرف این ادراکات را ند ارد محل تأمل دارد. روشن است که عرف اینها را چیز نمی بنید در این مثال های ما نحن فیه الآن یادم افتاد این اشکالات دقیقا اشکالات من بود می گفتم کاشف از این مطلب که آقای صدر گفته اند عرفی نیست این است که به ذهن هیچکس جز آقای صدر خطور نکرده است. معنایش این است که عرفی نیست که به ذهن هیچکس خطور نکرده است دیگر. اگر عرفی بود که به ذهن افراد خطور می کرد. حالا در بحث چشم مسلح بحث خطور و عدم خطور نیست نبوده است چشم مسلح که به وسیله چشم مسلح بتواند موضوع تحقق پیدا کند. خب

سؤال:

پاسخ: حالا وارد ریزه کاری های بحث نشوید نمی خواهیم تمام نکات این بحث ها را وارد شویم. بحث سر این است که با توجه به این مشکلی که وجود دارد اصلا چطوری ما اینجا تحلیل می کنیم؟ یعنی تحلیل ما در مورد اینکه از یک طرف شارع مقدس نمی خواسته اصل حالا در ما نحن فیه تطبیقش را عرض کنم بحث این است که فرض کنید که محذور محذور عقلی است. شارع مقدس جایی که علم اجمالی و اقعا وجود داشته باشد این علم اجمالی به وجوده الواقعی مانع اجرای اصل در کلی الطرفین است. فرض هم این است که شارع نمی خواهد اصل در کلی الطرفین جاری کند ولی عرف متعارف علم اجمالی را در کلی الطرفین جاری نمی بیند در یک طرف جاری می بیند. محذور عقلی نمی بیند بنابراین علم اجمالی را در ملاقی جاری می بیند ایا شارع می تواند اکتفا کند به رفع ما لا یعلمون یعنی شارع مقدسی که رفع ما لا یعلمون را در ملاقی نمی خواسته است که جاری کند. آیا می تواند به آن محذور عقلی در عدم اجرای رفع ما لا یعلمون در ملاقی اکتفا کند؟ فرض این است که آدم ذکی آن را محذور عقلی می بیند

سؤال:

پاسخ: نه نه فرض این است که آدم ذکی در دو تا جاری می بیند. بحث ما این است که یعنی یک بحث این است که ما یک موقعی محذور اجرا را محذور اثباتی می بینیم که کلام اقای صدر است تا حالا در مورد آن صحبت کردم یک بحث این است که محذور را محذور ثبوتی می بینیم. بحث این است که اگر محذور ثبوتی است این را چطوری حل کنیم؟ از یک طرف اگر علم اجمالی باشد درست علم اجمالی بوجوده الواقعی اثرگذار است. من شارع مقدس اگر بخواهد به نفس علم اجمالی عدم جریان اصل در ملاقی را مسترد کند هیچکسی این کار را نمی کند. یعنی فرض کنید که هزار نفر در عالم باشند 999 نفر آن اصل را در ملاقی جاری می کنند چون ملاقی را مزاحم نمی بینند. شارع مقدس که نمی خواسته است اصل در ملاقی جاری شود باید یک جور دیگر بیان می کرده است. پس این ما کشف می کنیم این طور نیست که شارع مقدس نمی خواسته است اصل در ملاقی جاری شود. همین که عرف متعارف اصل را در ملاقی جاری می کند کشف می کند که اصل واقعا در ملاقی جاری می شده است. این را فردا تکمیل می کنم. یعنی این محذور عقلی ای که اینجا وجود دارد محذوری که حکم برای عمل است حکمی که متعارف مردم نمی توانند عمل کنند خود همین کشف می کند که این حکم وجود ندارد. چطوری وجود ندارد این را می خواهم توضیح دهم

سؤال:

پاسخ: حکمی که اگر وجود داشته باشد ثبوتا مشکل دارد این معنایش این است که وجود ندارد. تحلیل این را فردا می دهم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد